

مصادر انکار اعجاز قرآن

سید علی اکبر ربیع نتاج^۱، حدیثه سلیمانی^{۲*}

۱. دانشیار دانشگاه مازندران

۲. دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه مازندران

(تاریخ دریافت: ۹۳/۲/۵؛ تاریخ پذیرش: ۹۳/۳/۱۰)

چکیده

بعد از نزول قرآن کریم، کتاب هدایت همگان، از طرف خدا بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عده ای آن را پذیرفتند و عده ای دیگر به انکار آن پرداختند. حال، باید دید چه زمینه‌ها و مصادری وجود داشت که مشرکان و مخالفان آیات قرآن را انکار کنند. در این مقاله با روش توصیفی-تحلیلی با استفاده از آیات قرآن در پی یافتن پاسخ برای آن هستیم. تحقیق و مطالعه آیات قرآن نشان می‌دهد برخی از مصادر انکار قرآن عبارتند از: کفر مشرکان، لجاجت و عناد و تکبر فراوان، تعلقات دنیوی و پافشاری بر عقاید مادی، انکار قیامت، اشتباه در ارزش.

واژگان کلیدی

قرآن کریم، مشرکان، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، تکبر، لجاجت و عناد.

۱. طرح مسئله

خداوند، قرآن کریم را برای هدایت همگان فرستاده است تا آنان از ظلمات گمراهی و تباهی رها شده و به نور و رحمت رو آورند. به جای نسل‌کشی و قتل و غارت، با یکدیگر برادر شوند و در کنار هم زندگی آرامی را داشته باشند؛ به جای زنده به گورکردن دختران، آن‌ها را تکریم نمایند و از روزی دادن آن‌ها نهراهند؛ به جای خونریزی با یکدیگر صلح کنند؛ به جای بهادادن به نژاد و ثروت، معیار برتری را تقوا و عمل صالح قرار دهند و سیاه و سفید، عرب و عجم، غنی و فقیر کنار هم زندگی با سعادت داشته باشند. اما این نعمت‌های الهی دل تیره و تار آن‌ها را نرم نکرد و در برابر آن، مواضع مخالف گرفتند و چه بسا به انکار آن پرداختند و تمام جنبه‌های هدایتی آن، از جمله معجزه بودنش را انکار کردند.

از آن‌جا که زمینه‌های انکار قرآن کریم، همان زمینه‌های انکار اعجاز آن است و هنگامی که مخالفان قرآن را منکر شوند به تبع آن اعجاز آن را انکار می‌کنند؛ در این مقاله با روش توصیفی - تحلیلی با استفاده از آیات قرآن و برخی از تفاسیر موجود از آیات به این بحث می‌پردازیم.

با دقت و تأمل نظر در آیات به این نتیجه می‌رسیم که بر اساس آن‌ها، برخی از جنبه‌های انکار، به خود قرآن مربوط بوده است و برخی دیگر از آن‌ها به شخص حضرت محمد ﷺ مربوط می‌باشد. که البته در نهایت امر به انکار قرآن کریم و رد نبوت حضرت رسول ﷺ می‌انجامد.

۲. کفر و عدم ایمان همیشگی

یکی از زمینه‌های انکار قرآن کریم، این است که مشرکان حقیقت را می‌پوشاندند و هرگز ایمان نمی‌آوردند و کفر همیشگی داشتند. خداوند در سوره انعام از این مطلب چنین سخن می‌گوید:

﴿وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالُوا الَّذَيْنَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ﴾^{۸۱} وَقَالُوا لَوْ لَأَنْزَلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكَ لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ وَلَا جَعَلْنَاهُ مَلَكَ لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلْبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ وَلَقَدْ اسْتَهْزَأَ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾ (انعام: ۷-۱۰) [حتی] اگر ما نامه‌ای روی صفحه‌ای بر تو نازل کنیم، [علاوه بر دیدن و خواندن] آن را با دست‌های خود لمس کنند، باز کافران می‌گویند: این، چیزی جز یک سحر آشکار نیست! * [از بهانه‌های آن‌ها این بود که] گفتند: چرا فرشته‌ای بر او نازل نشده [تا او را در دعوت مردم به سوی خدا همراهی کند؟!]. ولی اگر فرشته‌ای بفرستیم [و موضوع، جنبه حسی و شهود پیدا کند] کار تمام می‌شود [یعنی اگر مخالفت کنند] دیگر به آنها مهلت داده نخواهد شد [و همه هلاک می‌شوند]. * و اگر او را فرشته‌ای قرار می‌دادیم، حتماً وی را به صورت انسانی در می‌آوردیم [باز به پندار آنان] کار را بر آن‌ها مشتبه می‌ساختیم؛ همان‌طور که آن‌ها کار را بر دیگران مشتبه می‌سازند!

کفر مشرکان سبب شد تا قرآن را که مایه حیات و سعادت و نجات آن‌ها بوده است انکار کنند و سحر بشمارند؛ در حالی که این آیات به شدت آن‌ها را سرزنش می‌کند که آن‌ها نمی‌خواهند حقیقت را بپذیرند و در پی بهانه جویی‌اند.

شیخ طوسی در تفسیر آیه، عناد و قساوت قلب کفار را دلیل انکار قرآن و نسبت سحر دادن به آن می‌داند:

«خبر الله تعالی فی هذه الآیة أنه لو نزل علی نبیه کتابا یعنی صحیفة مکتوبة فی قرطاس حتی یلمسوه بأیدیهم و یدرکوه بحواسهم، لأنهم سألوا النبی ﷺ ان یأتیهم بکتاب یقرءونه من الله الی فلان بن فلان أن آمن بمحمد، وانه لو أجابهم الی ذلك لما آمنوا، ونسبوه الی السحر لعظم عنادهم وقساوة قلوبهم وعزمهم علی أن لا یؤمنون علی کل حال...» (طوسی، بی‌تا، ج ۴: ۸۲)؛ یعنی مشرکین هر اندازه که معجزات الاهی را می‌دیدند هرگز ایمان نمی‌آوردند؛ بلکه از روی عناد، آن‌ها را انکار می‌کردند و شاید بتوان گفت انکار آن‌ها همان انکار نبوت پیامبر ﷺ بوده است. علامه طباطبایی می‌گوید:

«منظور کفار از نزول ملائکه تنها دیدن معجزه‌ای بوده، نه نزول عذاب، و مراد از جواب هم این است که اگر ملائکه بر آنان نازل شوند و ایشان این معجزه را ببینند، باز هم به خاطر عناد و استکباری که دارند، ایمان نمی‌آورند. آن وقت خداوند با آنان به عدل خود رفتار می‌کند و دیگر مهلت داده نمی‌شوند» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۷: ۲۵).

هر مقدار خداوند به مشرکین مهلت می‌دهد، کفر آن‌ها بیش‌تر می‌شود و از سر سنگدلی و گستاخی قرآن را که کلام الاهی است، سحر می‌پندارند.

«به قدری آن‌ها در انکار حق، سرسختی نشان می‌دادند که خداوند به پیامبرش فرمود: اگر وحی خود را به صورت مطالبی که بر صفحات کتابی نقش شده است، بر تو نازل کنیم و آنان، این کتاب را علاوه بر این که به چشم خود می‌بینند، به دست خود لمس کنند؛ باز هم می‌گویند: چیزی جز سحر نیست! زیرا عناد و سرسختی و سنگدلی را به حد اعلا رسانیده‌اند» (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۸: ۱۸).

مشرکان از کفر و لجاجت فراوان با قرآن مخالفت می‌کنند و هر روز بهانه‌جویی کرده و معجزات تازه از پیامبر ﷺ طلب می‌کنند. به تعبیر قرآن، آن‌ها هرگز ایمان نمی‌آوردند و خواستار حقیقت نیستند.

آیت الله مکارم شیرازی در تفسیر آیه مذکور، تکبر و لجاجت را علت این امر می‌داند و می‌گوید:

«از عوامل انحراف آن‌ها تکبر و لجاجت است که در این آیه اشاره به آن شده؛ زیرا افراد متکبر معمولاً مردم لجوجی هستند؛ چون تکبر به آن‌ها اجازه تسلیم در برابر حق را نمی‌دهد و همین سبب می‌شود که به اصطلاح روی دنده لج بیفتند و هر دلیل روشن و برهان واضحی را به نحوی انکار کنند هر چند تا سرحد انکار بدیهیات پیش رود. همان‌طور که بارها با چشم خود این موضوع را در میان افراد متکبر و خود خواه دیده‌ایم.

دایره لجاجت آنها تا حدی توسعه یافته که روشن‌ترین محسوسات را، یعنی آنچه را با مشاهده و لمس درک می‌شود؛ انکار می‌کنند و به بهانه سحر از تسلیم شدن در برابر آن

سرباز می‌زنند؛ درحالی که در زندگی روزانه خود برای اثبات واقعیت‌ها به یک دهم از این نشانه‌ها نیز قناعت می‌کنند و آن را قطعی و مسلم می‌دانند! و این نیست، مگر به خاطر خود خواهی و تکبر و لجاجت سختی که بر روح آن‌ها سایه افکنده.» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۵: ۱۵۸).

مخالفان رسالت به خاطر تکبر و خودخواهی خود و این که می‌دیدند محتوای قرآن با عقاید مادی آن‌ها مخالف است و با آرمان‌ها و ارزش‌هایی که سال‌ها با آن خو گرفته بودند به مبارزه برخاسته با هر بهانه‌ای در پی رد آن برمی‌آمدند.

معنی **إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ أَنَّهُمْ يَغَالطُونَ أَنفُسَهُمْ وَيَغَالطُونَ قَوْمَهُمْ** لستر مکابرتهم و لدفع ما ظهر من الغلبة عليهم. و هذا شأن المغلوب؛ المحجوج أن يتعلّق بالمعاذير الكاذبة (ابن عاشور، بی تا، ج ۶: ۲۴).

از سخنان مفسران و از خود آیات هم برمی‌آید که عناد و کفر مشرکان باعث انکار اعجاز قرآن بوده و هم این که در آیات دیگر هم اشاره شده که معجزه آوردن و رسالت را امری غیر بشری می‌دانستند و انتظار نداشتند پیامبر که بشری مانند آن‌ها است رسول و نبی شود و البته این امر، معجزه‌بودن و صحت رسالتش را مضاعف می‌کند و طالبان حق با اندک اشاره‌ای از این نکات، حق را می‌پذیرند و مخالفان همیشه در گمراهی و کفر می‌مانند و هرگز ایمان نمی‌آوردند.

۳. لجاجت و عناد

از زمینه‌های دیگر انکار اعجاز قرآن کریم آن است که مشرکان از سر عناد و لجاجت هرگز نمی‌خواستند حقیقت را بپذیرند و به راه راست رهنمون شوند. لججات و عناد و سرکشی آن‌ها در برابر حق تا به آن جا پیش رفت که آیات قرآن را افسانه‌های پیشینیان می‌خواندند. به نظر می‌رسد مراد آن‌ها پایین آوردن اعتبار قرآن و رد و انکار آن بوده است؛ چنان‌که مشرکان سرسخت هرگز ایمان واقعی به قرآن و نبوت پیامبر ﷺ نیاوردند.

خداوند در وصف آنها می‌فرماید:

﴿وَمِنْهُمْ مَّنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كَلِمَةً آيَةً لَا يُؤْمِنُوهَا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسْطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾ (انعام: ۲۵). «پاره‌ای از آنها به [سخنان] تو، گوش فرا می‌دهند؛ ولی بر دل‌های آنان پرده افکنده‌ایم تا آن را نفهمند و درگوش آنها، سنگینی قرار داده‌ایم. و [آنها به قدری لجوجند که] اگر تمام نشانه‌های حق را ببینند، ایمان نمی‌آورند؛ تا آن‌جا که وقتی به سراغ تو می‌آیند که با تو پرخاشگری کنند، کافران می‌گویند: این‌ها فقط افسانه‌های پیشینیان است!».

وقتی مشرکان خودشان خواستار هدایت و سعادت خویش نیستند خداوند نیز پرده بر دل‌های آنان می‌افکند. در تفسیر انوار درخشان آمده است:

«وَإِنْ يَرَوْا كَلِمَةً آيَةً لَا يُؤْمِنُوهَا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسْطِيرُ الْأَوَّلِينَ»؛ با این‌که [بت پرستان] همواره آیات معجزه آسای قرآن را از تو می‌شنوند؛ ولی از نظر عناد ایمان نخواهند آورد و چنان چه نزد تو آیند و سخنان پندآمیز از تو بشنوند در مقام لجاج برآمده گویند گفتاری بیهوده و از جمله افسانه و داستان سرائی است» (حسینی، ۱۴۰۴، ج ۵: ۲۷۹).

پس، از نظر ایشان، لجاجت مشرکان مانع پذیرش حقیقت و عدم ایمان آنها شده است. آنها هر نوع معجزه‌ای ببینند و هر قدر هم حقایق برای آنها آشکار شود، نمی‌خواهند آن را قبول کنند و هر روز بهانه‌ای جدید دست و پا می‌کنند؛ اما دریغ از پذیرش و هدایت. در واقع عناد آنها سبب انکار اعجاز قرآن کریم شده است. به گفته‌ی شیخ طوسی: «وَإِنْ يَرَوْا كَلِمَةً آيَةً لَا يُؤْمِنُوهَا؛ أَىٰ كُلِّ عِلْمَةٍ وَمُعْجَزَةٍ تَدْلُهُمْ عَلَىٰ نُبُوَّةِ النَّبِيِّ ﷺ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا لِعِنَادِهِمْ» (طوسی، بی‌تا، ج ۴: ۱۰۴)؛ آنها همه معجزات را به خاطر عنادشان رد می‌کنند و به خاطر همین عنادشان است که خداوند بر دل‌هاشان پرده می‌افکند و از روی عجز به آیات قرآن تهمت افسانه‌های گذشتگان می‌زند:

«كُفَّارٌ بِرِجَالِهِمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ بَيِّنَاتٍ لِيُذَكِّرَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (طوسی، بی‌تا، ج ۴: ۱۰۴). «کفار بر انکار خود اصرار دارند و پرده‌افکنی خداوند بر دل کفار، به خاطر همین عناد و اصرار خود آنان است: «إِنْ يَرَوْا كَلِمَةً آيَةً لَا يُؤْمِنُوهَا؛ لجاجت، درد بی‌درمان است و مثل آینه موج‌دار، بهترین صورت‌ها را هم زشت نشان می‌دهد.»

کفار هیچ راه صحیح و منطقی برای مقابله با پیامبر اسلام نداشتند (پناه به جدال و تهمت نشانه عجز آنان از منطق است) (قرائتی، ۱۳۸۳، ج ۳: ۳۳۱).

کفار به قرآن تهمت افسانه‌های گذشتگان زدند؛ زیرا از مبارزه با آن درماندند کفر و گمراهی در آن‌ها ریشه دوانده بود.

ملا فتح الله کاشانی علاوه بر کفر و عناد، پایداری و اصرار بر تقلید از پیشینیان را از مصادر انکار قرآن کریم توسط مشرکان می‌داند و می‌گوید:

«و یحتمل أيضا أن یکون سمی الکفر الذی فی قلوبهم کنا تشبیها و مجازا، وإعراضهم عن تفهّم القرآن و قرا توسعا، لأنّ مع الکفر و الإعراض لا یحصل الإیمان و الفهم، کما لا یحصلان مع الکنّ والوقر..... وَإِنْ يَرَوُا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا لَفِرطْ عَنَادِهِمْ، وَاسْتِحْكَامِ التَّقْلِيدِ فِيهِمْ» (کاشانی، ۱۴۲۳، ج ۲: ۳۷۵).

بنابراین، از دیگر مصادر انکار اعجاز قرآن، لجاجت و عناد مشرکان بوده است که در برابر حق قد علم کردند و با آن به مبارزه و مخالفت برخاستند و به آیاتش نسبت افسانه‌های پیشینیان دادند. در پی کفر و گمراهی آن‌ها، خداوند نیز بر دل‌های آنان مهر زده و هرگز ایمان نمی‌آورند و همیشه در کفر و ضلالت باقی می‌مانند.

۴. انکار و عدم اعتقاد به معاد

دیگر از زمینه‌های انکار اعجاز قرآن این است که کفار برپایی قیامت را نمی‌پذیرفتند؛ به همین علت چون در قرآن خبر از قیامت و حسابرسی به اعمال و ... سخن به میان آمده بود، قرآن را نیز انکار می‌کردند. خداوند می‌فرماید:

﴿وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا أَنتَ بَقْرَةٌ أَوْ هَذَا أَوْ أَتْلُو قُلُوبًا مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدَّلَهُ مِنْ تِلْقَائِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبَعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ (یونس: ۱۵) «و هنگامی که آیات روشن ما بر آن‌ها خوانده می‌شود، کسانی که ایمان به لقای ما [و روز رستاخیز] ندارند، می‌گویند: قرآنی غیر از این بیاور، یا

آن را تبدیل کن! [و آیات نکوهش بت‌ها را بردار]» بگو: «من حق ندارم که از پیش خود آن را تغییر دهم فقط از چیزی که بر من وحی می‌شود، پیروی می‌کنم! من اگر پروردگار مرا نافرمانی کنم، از مجازات روز بزرگ [قیامت] می‌ترسم!»

در این آیه علت انکار قرآن، انکار و عدم اعتقاد به معاد ذکر شده است و این که مشرکان در برابر قرآن کریم، قرآن دیگری طلب می‌کردند یا می‌خواستند قرآن به چیزی دیگر تبدیل شود. به نظر می‌رسد آن‌ها تعصب شدید داشتند و هرگز نمی‌خواستند به حقیقت ایمان آورند و اگر می‌خواستند قبول کنند، همین قرآن را قبول می‌کردند و نیاز نبود چیز دیگری طلب کنند؛ زیرا از کجا معلوم که اگر قرآن دیگری نازل می‌شد، آن را قبول می‌کردند و در برابر آیاتش تسلیم می‌شدند. مضاف آن‌که نزول قرآن دست پیامبر نبود که چند تا قرآن و یا چگونه آن را نازل کند.

«قرآن مجید بزرگ معجزه پیغمبر اسلام است و معجزه فعل الاهی است و نشانه خداوندی است که به دست و زبان نبی جاری می‌شود و پیغمبر ﷺ نمی‌تواند به اختیار خود هر وقت بخواهد اتیان کند؛ چون بشر است و این کار از قدرت بشر خارج است و کفار و مشرکین برای عدم قبول اعذاری می‌تراشند و بهانه‌هایی می‌گیرند؛ از جمله ﴿وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ﴾ آیات شریفه قرآن مجید که با بیان روشن و ادله واضح و احکام متقن راه سعادت را نشان می‌دهد و انداز از آنچه موجب شقاوت است می‌فرماید: ﴿قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا﴾ که اصلاً به معاد معتقد نیستند برای بهانه‌گیری و عذر تراشی گفتند: ﴿أَنْتَ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا﴾؛ زیرا این قرآن از خدایان ما مذمت می‌کند و مفسد اخلاق ما را نشان می‌دهد و اعمال ما را نکوهش می‌کند» (طیب، ۱۳۷۸، ج ۶: ۳۵۹).

پس، آن‌ها از اساس به قرآن و معاد و نبوت ایمان نداشتند و هر روز بهانه‌ای تازه دست و پا می‌کردند تا این که کار نادرست خویش را توجیه و به خیال خود غرورشان را حفظ کنند. به همین علت «آیه محور اعتراض به معارف و انکار آیات قرآنی را تکذیب روز قیامت معرفی نموده؛ یعنی کسانی که به روز قیامت عقیده ندارند و انکار می‌نمایند در مقام

قبول و درک معارف و سپاس از نعمت آفرینش نخواهند بود و از خودستایی صرف نظر ننموده و مرام و خواسته خودشان را محور نزول آیات قرآنی و دعوت پیامبر گرامی اسلام قرار می‌دهند و نظر به این که دعوت به توحید با خواسته و اندیشه آنان وفق نمی‌دهد، آن را رد نموده‌اند و آیات دیگری را در خواست می‌نمایند» (حسینی، ۱۴۰۴، ج ۸: ۱۷۷).

همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد؛ مشرکان سال‌ها بود با آداب و فرهنگ نادرست جاهلیت خو گرفته بودند و روحیه ثروت اندوزی و جاه طلبی و خودبرتر بینی و تکبر در آن‌ها ریشه دوانده بود، لذا هنگامی که آیات قرآن با مضامین بلند آن نازل شد و کاخ آرزوهای خیالی و باطل آنها را هر روز سست‌تر می‌نمود، به شدت با آن مخالفت می‌کردند؛ علاوه بر این که قرآن از حسابرسی روز قیامت و پرونده اعمال و ضایع نشدن حتی ذره‌ای از اعمال خبر می‌داد. به همین خاطر بود که آن‌ها به شدت با قرآن به مخالفت پرداخته و آن را انکار کردند؛ در حالی که خداوند به همه چیز آگاه و توانا است.

«چون آیات این قرآن مشتمل بر دعوتی است که مخالف با شهوات آنان است؛ پس، اگر در پاسخ تلاوت کننده قرآن (رسول خدا ﷺ) بگویند: «أَنْتَ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا»؛ قرآنی غیر این بیاور، می‌فهمیم که قرآنی می‌خواهند که مشتمل نباشد بر آنچه این قرآن مشتمل بر آن است، و این گفتارشان دلالت دارد بر این که قرآنی می‌خواهند که از شرک ورزیدن نهی نکند، و به ترک فحشا و منکرات دعوت ننماید، و اگر به دنبال آن درخواست گفتند: او بدله معنایش این است که حداقل آن آیاتی که با آرا و عقاید ما موافق نیست، عوض کن تا برای ما قابل قبول شود، مثل این که مستمعین یک شاعر و یا قصه‌گو وقتی شعر و یا قصه او را نمی‌پسندند، می‌گویند شعری دیگر بخوان و قصه‌ای دیگر بگو، و یا حداقل آن را به بیانی بهتر نقل کن، طوری که شنیدنش برای ما شیرین باشد. بنابراین، در آیه مورد بحث صاحبان این سخن، قرآن کریم را به پست‌ترین سخنان تشبیه کرده‌اند، و آن را سخنی پنداشته‌اند که صرفاً برای سرگرمی سروده شده، و شنونده فقط از شنیدنش لذت می‌برد و ثمره‌ای عملی ندارد. تازه شنونده از آن خوشش نمی‌آید و می‌گوید این سخن را رها کن و

سخنی دیگر بگو، و یا اگر همین را می‌گویی کلمات آن را عوض کن و طوری بگو که ما خوشمان آید.

با این بیان، روشن می‌شود که اگر بعد از شنیدن تلاوت قرآن گفته‌اند: ﴿أَنْتَ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا﴾، خواسته‌اند رسول خدا ﷺ قرآنی بر ایشان بیاورد که مشتمل بر معارفی که این قرآن مشتمل بر آن است، نباشد. این قرآن را به کلی رها نموده، قرآنی دیگر بیاورد. و اگر به دنبال آن پیشنهاد گفته‌اند: او بدله، منظورشان این بوده که قرآن موجود همچنان بماند؛ ولی رسول خدا ﷺ آن قسمت از آیات آن را که مخالف با هوا و میل ایشان است بردارد، و به جایش آیاتی بگذارد که موافق میل آنان باشد» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۰: ۳۴).

در واقع، مشرکان با انکار قرآن کنونی، به گواهی آیه خواستار قرآنی دیگر شدند. اما عصمت پیامبر اکرم ﷺ ثابت شده است و او هرگز کاری را از جانب خودش بدون فرمان الاهی انجام نمی‌دهد؛ به علاوه اگر آن‌ها قصد پذیرش قرآن و معجزه ایشان را داشتند به قرآن و معجزات دیگری نیاز نبود؛ بلکه باید از همان ابتدا وقتی با حقائق رو به‌رو شدند آن را می‌پذیرفتند؛ اما آن‌ها هرگز ایمان نخواهند آورد. به نظر می‌رسد منشأ تمام این انکارها و مخالفت‌ها تکبر و غرور مشرکان و نیز عدم اعتقاد به روز جزا بوده است.

«مشرکین وقتی با تلاوت رسول خدا ﷺ به دعوت قرآن آشنا شدند، و وقتی شنیدند که قرآن ایشان را تحدی کرده (یعنی گفته است: اگر تردید دارید در این‌که قرآن کلام خدای تعالی است و احتمال می‌دهید کلام یک انسان باشد، همه انسان‌ها جمع شوید و مثل آن بیاورید)؛ همچنان در تردید بوده‌اند، که قرآن کلام خدا و یا کلام خود رسول خدا ﷺ است؛ چون رسول خدا ﷺ در نظر آنان جزو فصحاء نبوده، و یا لااقل در فصاحت و بلاغت و علم، ما فوق فصحای معروف آنان نبوده، پس چگونه ممکن است کلامی بیاورد که همه فصحای عرب از آوردن مثلش عاجز باشند، چه رسد به این‌که از نظر آنان ما دون فصحا و خطبای سخنور آنان بوده است؟ لاجرم درصدد برآمده‌اند آن جناب را با این پیشنهاد بیازمایند، تا اگر پیشنهاد را پذیرفت و قرآن را به قرآنی دیگر و یا بعضی از آیاتش

را به آیاتی دیگر تبدیل کرد، یقه‌اش را بگیرند که پس چرا ادعا می‌کردی که این کلام خدا است، و معلوم کنند که آن جناب پیامبر و کلامش وحی نیست؛ بلکه نهایت درجه فرقه‌ش با سایرین، داشتن نوعی از بیان است که ناشی می‌شود از نفسیت و معنویت خاصی در او که مشرکین تاکنون از آن اطلاع نداشتند، و با امتحان فوق برایشان روشن شده؛ همان‌طور که مردم معمولی از رموز و اسباب سحر آگاه نیستند».

هنگامی که آیات آشکار و روشن ما بر آن‌ها خوانده می‌شود، آن‌ها که به رستاخیز و لقای ما ایمان ندارند، می‌گویند: قرآن دیگری غیر از این بیاور و یا لااقل این قرآن را، تغییر ده ﴿وَإِذَاتُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا أَتَىٰ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدَّلَهُ﴾.

این بی‌خبران بینوا، پیامبر ﷺ را برای رهبری خود نمی‌خواستند؛ بلکه به پیروی از خرافات و باطیل خویش دعوت می‌کردند. قرآنی از او می‌خواستند که دنباله رو انحرافاتشان باشد، نه اصلاح‌کننده مجتمعتشان. آن‌ها نه فقط به قیامت ایمان نداشتند و در برابر کارهای خود احساس مسئولیت نمی‌کردند، بلکه این گفتارشان نشان می‌داد، اصلاً مفهوم «نبوت» را نفهمیده بودند، یا آن را به بازی می‌گرفتند!

قرآن با صراحت آن‌ها را از این اشتباه بزرگ درمی‌آورد، و به پیغمبر ﷺ دستور می‌دهد که به آن‌ها بگو: «برای من ممکن نیست که از پیش خود آن را تغییردهم»: ﴿قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِي﴾.

سپس برای تأکید اضافه می‌کند: «من فقط پیروی از چیزی می‌کنم که بر من وحی می‌شود»: ﴿إِنْ أَتَيْتُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾؛ نه تنها نمی‌توانم در این وحی آسمانی تغییر و تبدیلی بدهم؛ بلکه اگر از فرمان پروردگارم کم‌ترین تخلفی بکنم، از مجازات آن روز بزرگ (رستاخیز) می‌ترسم: ﴿إِنِّي أَخَافُ أَنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۸: ۲۴۶).

به گفته آیت‌الله مکارم شیرازی، مشرکان دنبال عقاید انحرافی خود بودند و می‌خواستند همه چیز را به میل خود تغییر دهند و به خاطر انکار روز قیامت، نبوت حضرت محمد ﷺ و قرآن کریم را انکار می‌کردند و این‌ها از لجاجت و عدم ایمان آن‌ها سرچشمه می‌گرفت.

«آیه از خبثات و لجاجت مشرکین و کافرین خیر می‌دهد که این‌ها وقتی آیات ما، یعنی آیات معجزه نمای قرآن را در حالی که واضح و روشن است و معجزه بودنش برای آن‌ها معلوم است، برای آنها خوانده می‌شود، کسانی که به لقای رحمت ما و دار جزاء امید ندارند؛ چون نتوانند ایراد دیگری به قرآن وارد بیاورند؛ زیرا می‌دانستند آیات قرآن از مرتبه فهم آن‌ها خارج است؛ آن‌ها به رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌گفتند: قرآن دیگری بیاور یا آن را به قرآن دیگر تبدیل کن».

شاید از باب توییح و سرزنش می‌خواستند بگویند تو که می‌توانی این آیات را از پیش خود بگویی قرآن دیگری نظیر این قرآن بیاور یا آیات آن را آیات دیگر تبدیل کن و به قولی آن‌ها که چنین می‌گفتند، مشرکین و بت‌پرستان بودند که آنها اعمال ناشایسته‌ای داشتند مخالف آیات؛ و غرض آن‌ها این بود که اگر آیات دیگری بیاوری که با عملیات ما مخالف نباشد ما ایمان می‌آوریم» (بانوی اصفهانی، ۱۳۶۱، ج ۶: ۱۴۲).

پس، علت انکار قرآن، انکار محتوای آن است که از اساسی‌ترین محتوای آن قیامت و حسابرسی روز جزا است. مشرکان چون زندگی را در همین تعلقات دنیا می‌دانستند و هرگز نمی‌خواستند از این دنیا دست بکشند و روز قیامت را ببینند که به تمام اعمال رسیدگی شود؛ قرآن را انکار می‌کردند و دنبال بهانه بودند تا از زیر بار مسئولیت شانه خالی کنند. به همین علت، خواستار قرآن دیگری بودند و البته هرگز نمی‌خواستند تسلیم آن شوند و هم اینکه نمی‌خواستند به عجز خود در برابر معارف و حقائق بلند قرآن اعتراف کنند و گمان می‌کردند پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آیات را از پیش خود ساخته و به خدا نسبت داده است. زمخشری در تفسیر آیه نیز به همین موارد اشاره می‌کند:

«فإن قلت: أما ظهر و تبين لهم العجز عن الإتيان بمثل القرآن حتى قالوا: أئتِ بقرآنٍ غيرِ هذا؟ قلت: بلى، و لكنهم كانوا لا يعترفون بالعجز، و كانوا يقولون: لو نشاء لقلنا مثل هذا. و يقولون: افتري على الله كذبا، فينسيونه إلى الرسول و يزعمونه قادراً عليه و على مثله. مع علمهم بأن العرب مع كثرة فصاحتها و بلغائها إذا عجزوا عنه، كان الواحد منهم أعجز. فإن قلت: لعلمهم

أرادوا: ائت بقرآن غیر هذا أو بدله، من جهة الوحی كما أتیت بالقرآن من جهة» (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۲: ۳۳۴)

پس، یکی دیگر از زمینه‌های انکار قرآن، انکار روز قیامت توسط مشرکان بوده است؛ یعنی مشرکان چون محتوای آیات قرآن را با آمال و آرزوهای دنیوی خود مخالف می‌دانستند، از روی لجاجت و تکبر و عدم پذیرش حق، از پیامبر ﷺ می‌خواستند قرآن دیگری برایشان بیاورد تا شاید به گمان خودشان موافق اعمال و افکار آن‌ها باشد. زهی خیال باطل! کسی که بخواهد حق را قبول کند و در پی آن باشد با کم‌ترین اشاره‌ای آن را می‌پذیرد، ولی مشرکان هرگز طالب حق نبودند و دست به انکار قرآن و در نتیجه انکار نبوت زدند.

۵. عدم آگاهی و جهل

یکی دیگر از مصادر انکار اعجاز قرآن این بوده است که مشرکان به قرآن، علم کافی نداشتند و به همین علت آن را انکار می‌کردند. خداوند پس از آن‌که تحدی به آوردن سوره‌ای مانند سوره‌های قرآن کرده، می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ هَٰذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَٰكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَاتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ﴾ (یونس: ۳۷-۳۹)؛ شایسته نبود [و امکان نداشت] که این قرآن، بدون وحی الاهی به خدا نسبت داده شود؛ ولی تصدیقی است برای آنچه پیش از آن است [از کتاب‌های آسمانی]، و شرح و تفصیلی بر آن‌ها است. شکی در آن نیست و از طرف پروردگار جهانیان است.

آیا آن‌ها می‌گویند: او قرآن را به دروغ به خدا نسبت داده است؟ بگو: اگر راست می‌گویید، یک سوره همانند آن بیاورید و غیر از خدا، هرکس را می‌توانید [به یاری] طلبید»

[ولی آنها از روی علم و دانش قرآن را انکار نکردند] بلکه چیزی را تکذیب کردند که از آن آگاهی نداشتند، و هنوز واقعیتش بر آنان روشن نشده است! پیشینیان آنها همین گونه تکذیب کردند. پس بنگر عاقبت کار ظالمان چگونه بود!

مشرکان معتقد بودند که پیامبر ﷺ قرآن را از پیش خود ساخته و به خدا نسبت داده است. خداوند هم در این آیات آنها را به مبارزه طلبیده تا سوره‌ای مانند سوره‌های قرآن بیاورند و در ادامه می‌فرماید: آنها چون علم ندارند، قرآن را دروغ می‌پندارند و نسبت‌های ناروایی به قرآن و پیامبر ﷺ می‌دادند. این‌ها از ناتوانی آنها بوده که مدعی چیزی می‌شدند؛ اما نمی‌توانستند آن را اثبات کنند و دلایل منطقی برای آن بیاورند. به همین علت، دست به هرکاری می‌زدند تا به اهداف استکباری و واهی و نادرست خویش برسند و چه بسا به زور شمشیر متوسل شدند.

سید محمد حسین فضل‌الله، عجز آنان از آوردن قرآن را که داری محتوای بلند و هدایت‌کننده به سوی خیر و رحمت و برکننده کاخ آروزهای پوشالی و تعلقات دنیوی آنها بوده است، علت انکار قرآن می‌داند و می‌گوید:

«فألله - سبحانه و تعالی - يتحدى هؤلاء المقتدين بأن يأتوا بدليل واحد على أن هذا القرآن ليس من عند الله، و إنما هو من افتراءات محمد ﷺ، ذلك أن محتوى دعواهم يذهب الى أن هذا القرآن إذا كان من صنع بشر، فلا ريب أنه في متناول الناس الإتيان بمثله، لأنه لن يكون عندها ذلك الكتاب المعجز، و بالتالي فإن عجزهم عن الإتيان بمثله دليل على كذبهم و كذب دعواهم من جهة، و دليل على كونه من الله تعالی من جهة أخرى. إلا أن هؤلاء الذين لا يحترمون عقولهم، فلا يوجهونها إلى التفكير و البحث عن الحقيقة، و لا يتحملون مسئولية المصير، فيبتعدون بخطواتهم عن السير في الاتجاه الصحيح، فينكرون من دون أساس للإنكار، و يكذبون من دون حجة على التكذيب» (فضل‌الله، ۱۴۱۹، ج ۱۱: ۳۱۲).

علامه طباطبایی با توجه به آیات دیگر و نیز سیاق همین آیات، علت انکار قرآن توسط مشرکان را عدم احاطه علمی به مضامین قرآن می‌داند که در نتیجه آن‌ها حقائق را نمی‌پذیرند و طبعاً سرنوشت آن‌ها همانند ظالمان امت‌های پیشین خواهد بود:

«این مشرکین که به قرآن نسبت می‌دهند که ساخته و پرداخته غیر خدا است، و به ناحق به خدا نسبت داده شده، این افترای مشرکین مثل افترای مشرکین و کفار از امت‌های سابق است که در معارف و احکامی که دعوت‌های دینی متضمن آن بود به اموری برخوردند که احاطه علمی به آن نداشتند، تا یقین به آن پیدا نموده تصدیقش کنند، و همین جهلشان وادارشان کرد به این که آن امور را تکذیب کنند، و چون فرارسد روزی که در آن تأویل آن امور رخ می‌نماید و حقیقت آن‌ها روشن می‌گردد، آن وقت ناگزیر می‌شوند به ایقان و تصدیق به آن امور و آن روز روز قیامت است که پرده‌های جهل از روی حقایق کنار می‌رود و حقایق به واقعیت خود رخ می‌نمایانند و این‌ها که در این امت دعوت اسلام را تکذیب کردند، و مرتکب ظلم شدند و وضع همان افراد از امت‌های گذشته است: ﴿فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ﴾ بین عاقبت آن ستمکاران چه شد؟ تا حدس بزنی عاقبت این ستمکاران چه خواهد بود» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۰: ۹۶).

در تفسیر نمونه ضمن تفسیر این آیات، به همین نکته اشاره دارد که انکار قرآن از طرف مشرکان به خاطر جهل می‌باشد:

«آن‌ها قرآن را به خاطر اشکالات و ایرادهایی انکار نمی‌کردند؛ بلکه تکذیب و انکارشان به خاطر این بود که از محتوای آن آگاهی نداشتند: بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ؟ در واقع عامل انکار عدم آگاهی و جهل آن‌ها بود» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۸: ۲۹۴).

درسی که از این آیه به دست می‌آید، آن است که هر مطلبی را که به آن علم نداریم، نباید رد و درباره آن اظهار نظر قطعی کنیم؛ چرا که ممکن است آن مطلب حقیقت داشته باشد و ما با قضاوت زود و ناآگاهانه درباره آن آینده ناخوشایندی برای خود رقم بزنیم؛ کاری که مشرکان در قبال قرآن کریم انجام دادند. در تفسیر هدایت ذیل آیه ۳۹ آمده است:

«یکی از عوامل نفسانی که در برابر ایمان اینان قرار می‌گیرد، همانا جهل و تنگ‌نظری آن‌ها و اندک بودن استعداد آنها است. از این رو می‌بینی هر چیز را که نمی‌شناسند یا همه ابعاد آن را در نمی‌یابند، انکار می‌کنند و حال آن که سزاوار نیست انسان هرگاه به حقیقت امری آگاه نشد، منکر آن شود.

«بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلَمِهِ؛ چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نیافته بودند» (مدرسی، ۱۳۷۷، ج ۴: ۳۲۳).

بنابراین، مشرکان هنگامی که نتوانستند در مقابل مضامین بلند آیات قرآن عملی را انجام دهند، چنین موضع گرفتند که پیامبر ﷺ قرآن را به دروغ به خدا نسبت داده و از پیش خود ساخته است! لذا خداوند آن‌ها را به مبارزه طلبی دعوت نموده تا قرآنی مانند این قرآن بیاورند؛ ولی آن‌ها نتوانستند. لذا آیه ۳۹ سوره یونس، علت اصلی انکار قرآن توسط آنان را جهلشان به محتوا و اهداف قرآن می‌داند. و این یکی از بدترین صفات جاهلیت است که هنوز هم چون سدی بر سر راه پیشرفت بشر قرار گرفته است.

۶. اشتباه در تشخیص ارزش‌ها و معیارها

﴿وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ﴾ (حجر: ۶)؛ «وگفتند: ای کسی که ذکر [قرآن] بر او نازل شده، مسلماً تو دیوانه‌ای!».

یکی دیگر از زمینه‌های انکار قرآن کریم انتساب جنون به پیامبر است. اگر در آیات قرآن در این زمینه و دقت کنیم، پی می‌بریم که برخی از مصادر و علل انکار قرآن در مورد خود قرآن و برخی دیگر در مورد به شخص پیامبر ﷺ است. شاید بتوان علت اصلی این نسبت‌ها به نبی اکرم ﷺ (مثلاً نسبت جنون به ایشان) را سنجیدن تمام امور با معیارهای مادی و زمینی توسط مشرکان دانست.

در اطیب البیان به همین نکته چنین پرداخته شده است:

«نظر به اینکه کفار و مشرکین باور نمی‌کردند که بشر تماس گیرد با وحی الهی و عالم مجردات؛ چنان که در بسیاری از آیات اعتراض آن‌ها به انبیا همین بود که شما هم بشرید و

باید ملائکه بر ما نازل شوند چنانچه در آیه بعد تصریح می‌کنند. پس اگر بشری مدعی پیامبری شد؛ او را نمی‌پذیرند و به او می‌گویند: ای کسی که مدعی هستی بر من ذکر (که قرآن باشد) نازل شده نه این که قبول داشته باشند که قرآن بر او نازل شده باشد... زیرا آدم عاقل چنین دعوی نمی‌کند؛ چون امری محال است و ادعایی امر محال علامت جنون است. (طیب، ۱۳۷۸، ج ۸: ۸)

در حقیقت، آن‌ها محتوای قرآن را با منطق و مقیاس‌های نادرست و مادی خویش مقایسه می‌کردند؛ لذا به پیامبر ﷺ نسبت جنون می‌دادند.

در تفسیر نمونه آیه چنین تفسیر شده و علت این نسبت‌ها لجاجت و تعصب افراطی مشرکان عنوان گردیده است:

«آری افراد لجوج و بی‌مایه، هنگامی که در برابر یک عقل بزرگ و بی‌مانند قرار بگیرند یکی از نخستین وصله‌هایی که به او می‌چسبانند جنون است؛ چرا که مقیاس را عقل کوچک و ناتوان خودشان قرار می‌دهند و هر چه به این مقیاس ننگند، در نظر آن‌ها بی‌عقلی و دیوانگی است! این‌گونه افراد، تعصب خاصی روی مسائل موجود محیطشان دارند هر چند گمراهی و ضلالت باشد، لذا با هر دعوت تازه‌ای به عنوان دعوت غیر عاقلانه مبارزه می‌کنند، از نوآوری‌ها وحشت دارند، و سخت به سنت‌های غلط پایبندند. علاوه بر این، دنیا پرستان که همه چیز را با معیارهای مادی می‌سنجند، اگر با انسانی برخورد کنند که حاضر است همه منافع مادی خویش و حتی جان خود را در راه رسیدن به یک هدف معنوی از دست دهد باور نمی‌کنند که او عاقل باشد؛ چرا که عقل در عرف آن‌ها، تهیه اموال بیش‌تر، همسر زیباتر و زندگی مرفه‌تر و مقام و منصب ظاهری بالاتر است! کاملاً روشن است که با این تفکر، اگر ببینند کسی در برابر بهترین اموال و زنان و پست‌ها می‌گوید: اگر خورشید آسمان را در یک دست من و ماه را در دست دیگرم قرار دهید و به جای حکومت بر محیط کوچک شما بر تمام منظومه شمسی حکومت کنم، دست از دعوت خویش برنخواهم داشت؛ جز این که او را مجنون خطا بکنند، کار دیگری نخواهند داشت.

عجب این که این نابخردان وصله‌هایی به رهبران الهی می‌چسبانند که گاهی کاملاً با هم ضد و نقیض بود. گاهی آن‌ها را دیوانه می‌خواندند و گاهی ساحر، با این که ساحر کسی است که باید از زیرکی و هوشیاری خاصی برخوردار باشد و درست در نقطه ضد دیوانه است» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۱: ۱۴).

این است یکی دیگر از زمینه‌های انکار قرآن؛ یعنی سنجش امور با معیارهای مادی. که حتی رسالت و نبوت را نیز بر اساس آیات قرآن مخصوص طبقه مرفه و مشهور از نظر ثروت و جاه و نژاد می‌دانستند و نمی‌خواستند و نمی‌توانستند بپذیرند پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ منادی هدایت همگان در همه اعصار شود.

«کافران از ذکر و هدایت می‌گریزند و بر نعمت زوال‌پذیری که دارند می‌ترسند و با وجود اعتراف به این که آورنده پیام می‌خواهد خردهایشان را صیقل بخشد و دل‌هایشان را پاکیزه کند، او را به جنون متهم می‌کنند و جز جنون چه تهمت دیگری می‌توانستند بزنند؟ فرهنگ آن‌ها صرفاً مادی بود و عقل را چنین تفسیر می‌کردند که عبارت است: از دستیابی به بیش‌ترین مقدار از منافع مادی. از این رو باید پیام‌آور قربانی هدف آن‌ها و بی‌هیچ مصلحتی ذاتی مجنون باشد» (مدرسی، ۱۳۷۷، ج ۵: ۳۶۰).

«و تبدوا لسخریة فی ندائهم: یا ائیها الذی نزلَ علیه الذکرُ.. فهم ینکرون الوحی و الارسالة و لکنهم یتهمون علی الرسول الکریم بهذا الذی یقولون. و یدو سوء الأدب فی وصفهم للرسول الامین اِنَّکَ لَمَجْنُونٌ» (سید قطب، ۱۴۱۲، ج ۴: ۲۱۲۷).

مشرکان هنگامی که نتوانستند در برابر معارف بلند و روحانی قرآن بایستند و با آن مقابله کنند، مضامینش را با ملاک‌های دنیوی خود می‌سنجیدند و به خیال خود، آن‌ها را مخالف امور عقلانی دیدند. لذا آن را دروغ پنداشته و به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نسبت جنون دادند. به نظر می‌رسد آن‌ها همواره در پی راهی برای فرار از حقیقت بودند و برای این کار دست به هرکاری می‌زدند تا تسلیم دین آسمانی و جاودانه و الهی اسلام نشوند. غافل از این کار اسباب ضلالت و گمراهی و انحراف خود را فراهم می‌کنند.

البته باید در نظر داشت که ممکن است ذکر الزاماً به معنای قرآن نباشد و معانی دیگر هم داشته باشد.

یکی دیگر از آیاتی که می‌تواند در همین بخش از آن بحث شود آیه ۸ سوره ص می‌باشد:

﴿أَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي بَلْ لَمَّا يَدُوقُوا عَذَابِ﴾؛ «آیا از میان همه ما، قرآن تنها بر او [محمد] نازل شده است؟! آن‌ها در حقیقت در اصل وحی من تردید دارند، بلکه آنان هنوز عذاب الاهی را نچشیده‌اند (که این چنین گستاخانه سخن می‌گویند). مشرکان در اصل وحی قرآنی در شک و تردید هستند و علت این امر نیز همان تعلقات دنیایی و سنجش با عقاید و معیارهای مادی است.

«از جمله بت پرستان مکه از نظر حسد و اظهار عناد گویند: چگونه نزول آیات قرآنی به محمد اختصاص یافته و هیچ یک از بزرگان قریش بهره‌ای ندارد، در صورتی که محمد به لحاظ سن و نه به لحاظ شرافت و همچنین از نظر خلقت ظاهری مزیتی ندارد و این قیاس باطل است زیرا چنین پندارند که شرافت به مال و اعوان است. ﴿بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي﴾. پاسخ از گفتار بت پرستان است و استبعاد آنان از نظر است که در نزول آیات قرآنی شک و تزلزل دارند و نمی‌خواهند درباره آیات قرآنی تدبیر و تفکر نمایند. ﴿بَلْ لَمَّا يَدُوقُوا عَذَابِ﴾. اظهار شک و تزلزل بت پرستان نه از نظر آن است که در دلالت آیات قرآنی خفا و یا قصوری است که سبب علم به صدق و یقین نمی‌شود بلکه از نظر علاقه قلبی آنان به باطل و قومیت و وابستگی به زندگی و رذیله خودستایی است و این مانع می‌شود که با نظر انصاف بنگرند چنانچه به هریک از آیات تدبیر و تفکر نمایند، به طور حتم تصدیق خواهند نمود که هریک از آیات معجزه آسا است و این گروه از نظر لجاج هرگز تصدیق نخواهند نمود جز هنگامی که عقوبت آنان را فرا بگیرد و مجبور شوند که به آن اعتراف نمایند» (حسینی، ۱۴۰۴، ج ۱۴: ۹۶ و ۹۷).

قرآن به شدت با عقاید و معیارهای آن‌ها مخالفت و مبارزه می‌کند که نباید به این علت و مضاف بر آن به علت لجاجت و تعصبات نابجا و خودخواهی‌های خود در حقایق تردید کنند و اسباب عذاب خویش را فراهم نمایند.

علامه طباطبایی سرکشی و غرور مشرکان و تعلقات دنیوی و تقلیدهای کورکورانه آن‌ها را علت انکار قرآن می‌داند و می‌گوید:

﴿أَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا﴾ این جمله استفهامی است انکاری، به داعی تکذیب، می‌خواسته‌اند بگویند: هیچ مرجحی نزد محمد ﷺ نیست که به وسیله آن از ما برتری و امتیازی داشته باشد، و به خاطر آن امتیاز، قرآن بر او نازل بشود، و بر ما نازل نگردد. بنا بر این، جمله مورد بحث در انکار امتیاز، نظیر جمله ما أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا — تو نیستی مگر بشری مثل ما؛ است که اختصاص رسالت به آن جناب را انکار می‌کند. ﴿بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي بَلْ لَمَّا يَذُوقُوا عَذَابٍ﴾ این جمله اعراض از همه گفته‌های ایشان است، می‌فرماید: ایشان آنچه را گفتند از روی ایمان و اعتقاد نبوده، بلکه هنوز درباره ذکر من، یعنی قرآن در شکند و احتمال می‌دهند که حق باشد.

و اگر به حقانیت آن معتقد نشده‌اند، نه بدان جهت است که قرآن در دلالت کردن بر حقانیت نبوت و آیت بودنش برای آن، خفایی داشته و از افاده این معنا قاصر است و نمی‌تواند برای مردم یقین و اعتقاد بیاورد؛ بلکه تعلق دل‌های آنان به عقاید باطل، و پافشاری آنان بر تقلید کورکورانه است، که ایشان را از نظر و تفکر در دلالت آیت الاهی و معجزه او بر نبوت باز می‌دارد. و در نتیجه درباره این آیت، یعنی قرآن در شکند در حالی که قرآن آیتی معجزه است.

جمله ﴿بَلْ لَمَّا يَذُوقُوا عَذَابٍ اعْرَاضِي﴾ است از اعراض قبلی، و معنایش این است که انکار قرآن از ناحیه مشرکین و ایمان نیاوردن آنان به حقانیت آن، ناشی از شکی نیست که نسبت به آن داشته باشند، بلکه ناشی از روح سرکشی و استکباری است که دارند. این روحیه باعث شده که به حقانیت قرآن اعتراف نکنند، هرچند نسبت به آن یقین داشته باشند

و این سرکشی را همچنان ادامه می‌دهند تا وقتی که عذاب را بچشند، آن وقت به حکم اضطرار ناگزیر می‌شوند اعتراف کنند، همچنان که اقوام دیگری که مثل ایشان بودند، بعد از چشیدن عذاب اعتراف کردند. و این که فرمود: ﴿لَمَّا يَذُوقُوا عَذَابٍ﴾؛ هنوز عذاب مرا نچشیده‌اند؛ خود تهدیدی است به عذابی که واقع خواهد شد» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۷: ۲۸۰).

مشرکان اعتقاد داشتند بایستی مقام نبوت را کسی بر عهده گیرد که از نظر سن، ثروت، نژاد و ... برتر باشد؛ معیار آن‌ها به قول آیت الله مکارم شیرازی در تشخیص ارزش‌ها اشتباه بوده است و آن‌ها به خاطر تکبر و غرورشان هرگز نمی‌خواستند تسلیم حق شوند. لذا به تعبیر قرآن، عذاب الاهی را خواهند چشید.

«مشرکان مکه هنگامی که منافع نامشروع خود را در خطر دیدند، و آتش کینه و حسد در دل آنها شعله‌ور شد، برای اغفال مردم و قانع کردن خویش در مورد مخالفت با پیامبر اسلام ﷺ به منطق‌های سست گوناگونی دست می‌زدند، از جمله از روی تعجب و انکار می‌گفتند: آیا از میان همه ما قرآن تنها بر محمد ﷺ نازل شده؟! از میان این همه پیرمردان پر سن و سال، این همه پولداران ثروتمند و سرشناس آیا کسی پیدا نشد که خدا قرآنش را بر او نازل کند، جز محمد یتیم تهیدست؟! این منطق منحصر به آن زمان نبود که در عصر و زمان ما نیز هرگاه مسئولیت مهمی به کسی واگذار شود، روح حسادت شعله‌ور می‌گردد، چشم‌ها خیره و گوش‌ها تیز می‌شود، و نق زدن‌ها و بهانه‌گیری‌ها آغاز می‌گردد، و می‌گویند شخص دیگری پیدا نمی‌شد که این کار به فلان کس که از خانواده گمنام و فقیری است واگذار شده است؟! بدیهی است این تعجب‌ها و انکارها که علاوه بر حسد و حب دنیا سرچشمه دیگری یعنی اشتباه در تشخیص ارزش‌ها داشت، هرگز نمی‌توانست معیار منطقی برای قضاوت باشد، مگر شخصیت انسان در اسم و آوازه پول و مقام و سن و سال او است؟ مگر رحمت الاهی بر این معیارها تقسیم می‌شود؟ لذا در دنباله آیه می‌فرماید درد آن‌ها چیز دیگری است. آن‌ها در حقیقت در اصل وحی و ذکر من شک و تردید دارند: ﴿بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي﴾.

ایراد به شخص محمد ﷺ بهانه‌ای بیش نیست و این شک و تردید آن‌ها در مسئله نه به خاطر وجود ابهام در قرآن مجید است، بلکه سرچشمه آن هوا و هوس‌ها و حب دنیا و حسادت‌ها است.

و سرانجام آن‌ها را با این جمله تهدید می‌کند: آن‌ها هنوز عذاب الهی را نچشیده‌اند که این‌گونه جسورانه در برابر فرستاده خدا ایستاده‌اند، و با این سخنان واهی به جنگ در برابر وحی الهی برخاسته‌اند: ﴿بَلْ لَّمَّا يَدُوقُوا عَذَابَ﴾. آری؛ همیشه گروهی وجود دارند که گوششان بدهکار منطقی و حرف حساب نیست، و چیزی جز تازیانه‌های عذاب آنان را از مرکب غرورشان پیاده نمی‌کند، باید مجازات شوند که درمناشان تنها عذاب الهی است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۹: ۲۲۳ و ۲۲۴).

شاید بر اساس این آیه بتوان گفت یکی از مصادر انکار قرآن این بوده که آن‌ها قدرت ناچیز و قراردادی خود را با قدرت بی‌نهایت الهی می‌سنجیدند و برای همین در باره قرآن شک داشتند و هم این‌که معیارهای غلطی برای کارهای دنیایی خویش در نظر می‌گرفتند و نزول قرآن را با آن معیارها مقایسه می‌کردند و نتیجه غلط می‌گرفتند. یعنی یکی از زمینه‌های انکار قرآن در باره شخص آورنده است که فکر می‌کردند باید از ثروت و مال و موقعیت برخوردار باشند. پس، کفار مقام نبوت را انکار نمی‌کردند؛ اما این‌که چه شخصی نبی باشد و چه معیارهایی داشته باشد در اشتباه بودند و با معیارهای خود می‌سنجیدند.

قرآن در سوره حاقه^۱ و سوره واقعه^۲ و سوره طور^۳ و برخی آیات دیگر نیز تمام نسبت‌های ناروا به پیامبر ﷺ را رد می‌کند و می‌فرماید: قرآن از طرف خدا است و

۱. ﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تُؤْمِنُونَ وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (حاقه: ۴۰-۴۳).

۲. ﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ أَلَمْ نَجْعَلِ الْهَدْيَ أُنثَىٰ مُدْهِنُونَ وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْكُمْ تُكذِّبُونَ﴾ (واقعه: ۷۷-۸۲).

۳. ﴿أَمْ يَقُولُونَ نَقُولُهُ بَلْ لَّا يُؤْمِنُونَ فَلْيَاثُوا بِحَدِيثِ مُثَلِّهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ﴾ (طور: ۳۳-۳۴).

پیامبر ﷺ تنها وظیفه تبلیغ آن را به عهده دارد و هرگز از پیش خود چیزی را نمی‌سازد و به خدا دروغ نمی‌بندد. مشرکان از روی لجاجت و تعصب و حسادت و عدم آگاهی و پیروی از هوای نفس و به انکار قرآن دست زدند و هرگز ایمان نمی‌آورند و به این طریق اسباب عذاب و گمراهی خود را فراهم کردند.

۷. نتیجه

با بررسی این آیات به عنوان نمونه‌ایی از آیاتی که به بحث انکار قرآن توسط مشرکان و مخالفان رسالت پیامبر ﷺ مربوط می‌شود این نتایج حاصل می‌شود:

الف) به نظر می‌رسد مبنای انکار اعجاز قرآن، همان مبانی انکار قرآن است. وقتی مشرکان و مخالفان قرآن را انکار می‌کنند؛ مسلماً اعجاز آن را نیز انکار می‌کنند.

ب) برخی از مصادر انکار قرآن، به خود قرآن و برخی دیگر به شخص پیامبر ﷺ مربوط می‌شود.

ج) اغلب این انکارها به سال‌های اولیه بعثت پیامبر ﷺ مربوط است.

د) از جمله مبانی انکار قرآن عبارتند از: لجاجت و عناد فراوان مشرکان و مخالفان، کفر و عدم ایمان همیشگی آنها، انکار و عدم اعتقاد به معاد، تقلیدهای کورکورانه و پیروی بیش از حد آنها از هوا و هوس، عدم آگاهی و جهل آنها، اشتباه در تشخیص ارزش‌ها و معیارها، تعلقات دنیوی و عقاید باطل آنها.

ه) مشرکان به قرآن نسبت اساطیر اولین، کذب، تردید و به پیامبر ﷺ نسبت مجنون، شاعر، کاهن، ساحر و ... می‌دادند.

منابع

قرآن کریم.

۱. ابن عاشور، محمد بن طاهر (بی تا). *التحریر و التنویر، بی جا: بی نا.*
۲. بانوی اصفهانی، سیده نصرت امین (۱۳۶۱). *مخزن العرفان در تفسیر قرآن، تهران: نهضت زنان مسلمان، بی چا.*
۳. حسینی همدانی، سید محمد حسین (۱۴۰۴ق). *انوار درخشان، اول، تهران: کتابفروشی لطفی.*
۴. زمخشری، محمود (۱۴۰۷ق). *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، سوم، بیروت: دارالکتاب العربی.*
۵. سید بن قطب (۱۴۱۲ق). *فی ظلال القرآن، هفدهم، بیروت- قاهره: دارالشروق.*
۶. طباطبایی، سید محمد حسین (۱۴۱۷ق). *المیزان فی تفسیر القرآن (ترجمه موسوی همدانی)، پنجم، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.*
۷. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن (ترجمه)، سوم، تهران: انتشارات ناصر خسرو.*
۸. طوسی، محمد حسن (بی تا). *التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی چا.*
۹. طبیب، عبدالحسین (۱۳۷۸). *اطیب البیان فی تفسیر القرآن، دوم، تهران: انتشارات اسلام.*
۱۰. فضل الله، سید محمد حسین (۱۴۱۹ق). *تفسیر من وحی القرآن، دوم، بیروت: دار الملائک للطباعة و النشر.*
۱۱. قرائتی، محسن (۱۳۸۳). *تفسیر نور، یازدهم، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.*
۱۲. کاشانی، ملا فتح الله (۱۴۲۳ق). *زبده التفاسیر، اول، قم: بنیاد معارف اسلامی.*
۱۳. مدرسی، محمدتقی (۱۳۷۷). *تفسیر هدایت، اول، مشهد: بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی علیه السلام.*
۱۴. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴). *تفسیر نمونه، اول، تهران: دار الکتب الإسلامیة.*